

نگذار بماند

نیکلا ساندرز

ترجمه‌ی: زهرا مهریزی

www.ketab.ir



سرشناسه:	ساندرز، نیکلا.
عنوان و نام پدیدآور:	Sanders, Nicola
مشخصات نشر:	نگذار بماند/ نیکلا ساندرز؛ ترجمه ی زهرا مهریزی؛ ویراستار فاطمه حسین بیگ.
مشخصات ظاهری:	تهران: انتشارات افرا، ۱۴۰۳.
شابک:	۲۸۸ ص. ۱۴/۵@۲۱/۵ س.م.
وضعیت فهرست نویسی:	۱-۵-۹۶۲-۹۰۹۶۲-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت:	فیبا
موضوع:	عنوان اصلی: Don't let her stay: a novel, 2023.
شناسه افزوده:	داستان های آمریکایی — قرن ۲۱ م.
رده بندی کنگره:	مهریزی، زهرا، ۱۳۸۱ — مترجم
رده بندی دیویی:	PZ۴
شماره کتابشناسی ملی:	۸۲۳/۹۲
	۹۵۵۸۸۳۰



نگذار بماند

ساندرز، نیکلا

ترجمه ی: زهرا مهریزی

ویراستار: فاطمه حسین بیگ

نمونه خوان: ریحانه شجاعی پور

چاپ اول: بهار ۱۴۰۳

چاپ دوم: تابستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

طراح جلد: گروه هنری نشر افرا

چاپ و صحافی: گاندی

نشر افرا

تلفن: ۰۹۱۲۴۹۶۵۸۹۵ - ۴۴۳۰۷۸۹۴

اینستاگرام: [www. Instagram.com/afrapublication](https://www.instagram.com/afrapublication)

پست الکترونیکی: afraapub@gmail.com

سایت انتشارات افرا: www.afrapub.ir

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۶۲-۱-۵ ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۶۲-۱-۵

www.ketab.ir

خواننده‌ی گرامی، نشر افرا در شرایط نبود کپی‌رایت به منظور احترام به
مترجمان پرتلاش و مخاطبان فهیم کتابخوان اقدام به ترجمه و انتشار
کتاب‌های از پیش منتشرشده نمی‌کند و می‌کوشد اولین‌ها را با بهترین
ترجمه و کیفیت در اختیار کتابدوستان قرار دهد.

مقدمه

«بیدار نشو، لطفاً بیدار نشو.»

به بچه‌ی چهارماهه‌ام التماس می‌کنم که بخوابد یا به خوابیدن ادامه بدهد، ولی این کارم هرگز جواب نداده است. خدا می‌داند که تلاش کرده‌ام. پس نمی‌دانم چرا فکر می‌کنم این بار متفاوت است.

با این حال التماس باید تنها چیزی است که دارم.

به قدری او را نزدیک به سینه‌ام نگه می‌دارم که باید هر لحظه بررسی کنم که آیا به او آسیب نرسانده‌ام، ولی نمی‌توانم خوردن آرامش را حس کنم، نشانه‌ای قطعی از اینکه به زودی بیدار خواهد شد. اگر بیدار شود، مثل همیشه گریه می‌کند.

و اگر گریه کند، ما خواهیم مرد.

من هر کاری برای زنده بیرون آمدن از اینجا می‌کنم. خیلی نزدیک هستم. مقابل در جلویی ایستاده‌ام. آن را باز می‌کنم و به آرامی و در سریع‌ترین حالت ممکن بیرون می‌روم.

این بیرون تاریک است. آنقدر ساکت که حتی صدای شن‌هایی که زیر پایم خرد می‌شوند، موقعیتم را فاش می‌کند، ولی الان نمی‌توانم سرعتم را کم کنم. فقط چند ثانیه وقت داریم. به سمت رنج‌روور می‌روم و کنار چرخ عقب خم می‌شوم. با انگشتانم به دنبال کلید یدکی‌ای که در آنجا پنهان کرده بودم می‌گردم. وقتی دکمه را فشار می‌دهم، چراغ ماشین با صدای بوقی که مانند صدای بوق یک ترامپ است، روشن و خاموش می‌شود. سر جایم می‌ایستم. قلبم می‌تپد و گوش می‌دهم. هیچ چیز. چراغ‌های داخل ماشین وقتی در را باز می‌کنم، روشن

می‌شوند و به سرعت با دستم آن را خاموش می‌کنم. ایوی^۱ را با زحمت در صندلی کودک قرار می‌دهم. چشمانش مانند یک عروسک باز هستند.

سپس دهانش خیلی زیاد باز می‌شود.

«لطفاً گریه نکن، ایوی. لطفاً، عزیزم. لطفاً گریه نکن.» نفسم را حبس می‌کنم. ایوی خمیازه می‌کشد. به آرامی در را می‌بندم، ولی آنقدر می‌لرزم که کلید از دستم لیز می‌خورد. به سمت زمین خم می‌شوم و در تاریکی به دنبال آن می‌گردم.

«لطفاً گریه نکن. لطفاً گریه نکن.» مربع پلاستیکی را زیر انگشتانم حس می‌کنم. خدا را شکر. پیدایش کردم. درحالی‌که نور انفجار از پنجره‌ی اتاقی در طبقه‌ی بالا ماشین را روشن می‌کند، سر جایم می‌نشینم.

کاری از دستم بر نمی‌آید. سرم را برمی‌گردانم و برای ثانیه‌ای به خانه‌ای که نمی‌توانم پس بگیرم نگاه می‌کنم. تنها نور در خانه، از اتاق نوزاد می‌آید. وقتی ناگهان آن را می‌بینم، ظاهر می‌شود، دستم را جلوی دهانم می‌گیرم. او با کف دستانش به شیشه می‌کوبد. دود تیره در پشت سرش بالا می‌رود. برمی‌گردم، در ماشین را قفل و شروع به رانندگی می‌کنم.